

موضع تند اتحادیه اروپا به چه معناست

خواندن تاریخ در اروپا ممنوع است؟

۲

شهادت یحیی سنوار در ساختار سیاسی و سازمان رزم مقاومت فلسطین چه تأثیری خواهد داشت

حماس حماسی تر می‌شود؟

۸

پروژه کثیف علیه رهبران مقاومت را فراموش نمی‌کنیم

ترور سنوار؛ اول در توپیترا ایرانی

۷

«فرهنگستان» به بهانه سفر عراقی به مصر

ظرفیت‌های این کشور را در گفت‌وگو با کارشناسان بررسی می‌کند

فرصت قاهره

۲

خطای بزرگ گفتارها

یادداشت
حامد عسکری
شاعر

درست مثل آرش، درست مثل موسی، درست مثل سلیمان که نکه چوبی در دست داشتند، پرتاب کرد. پرتابی تاریخی، رؤیایی، اساطیری و... نه هوش مصنوعی بود نه سناریویی طراحی شده، همه هالیوود بخوانند این قاب را بازسازی کنند، نمی‌توانند. هزار بار سه، دو، یک، حرکت باید بدهند و آخرش هم یک چیز بلاستیک می‌آید و هیچ‌هیچ، ۲۳ سال زندان بودن، یک عمر مبارزه کردن، به عبری و عربی مسلط بودن و آخرش هم با حمایل خشاب‌های پر بر دوش و چقیه بر گردن و سلاح بر دوش وسط ممرکه در نبرد با سفاک‌ترین و پلیدترین جلادهای تاریخ که روی مغول، زامبی و آدم‌خوار را سفید کرده‌اند، یعنی یک رفتن یونیک، یعنی یک در می‌بارد هم کسی زیستی آن‌گونه و رفتنی این‌گونه به خواب هم نخواهد دید. در کثافت و حقیربودن رژیم کودککش همین بس که با تانک نفر می‌کشند، با ذهن خیال‌پردازم با کلمات پرک و حقیرم دارم به لحظات آخرش فکر می‌کنم، به لحظه شلیک توپ، به چاک خوردن دیوار و توقف زمان، به نشستن داغی ترکش چدنی سرخ و سوزان روی کشکک زانو و ساعدش، به مژه‌های خاک گرفته‌اش، به دهان پر از خاک و تکه‌های بتن لای موهایش... قلبش تند زده؟ به چه فکر کرده؟ فرشته مرگ را با آن هیبت در کدام صحنه از این سکانس دیده... نفس نفس زده؟ خون پاشان از زانوی خردشده‌اش را چرا با چقیه نیسته؟ چقدر دست‌هایم گزگز می‌کند، چقدر دهنم طعم خاک و فلز می‌دهد. خشونت، حماقت‌آفرین است و گرنه آدم عاقل... گفتم آدم عاقل؟ هائل گفتن به رژیم‌هایی که تک‌تک اهالی‌اش نه آذمند و نه عاقل، توهمین بزرگی است هم به عقلانیت و هم به انسانیت. گفتارها از شکار شیر فیلم بیرون داده‌اند و فکر کرده‌اند شاهکار کرده‌اند و حواس‌شان نبوده که مفت و مسلم و می‌جانی در جهانی که سربازهایش خال به وجودشان می‌آید، بغلی تکیلا را لاجرمه سر می‌کشند که گرم و مست بمرند یا رگ می‌زنند که اسیر دشمن نشوند یا نارنجک روی شکم‌شان ضامن می‌کشند، ترویج مکتبی را کرده‌اند که با زانوی ترکیده و یک‌دست به پوست آویزان با دست مخالفش چوبی نیزه می‌کند که در آخرین رمق‌هایش با آخرین قطرات خورش یک خرمگس پرنده را که بالای سرش ویز ویز می‌کند، ساقط کند.

فلسطین آزاد می‌شود، من یقین دارم عین شهادت محمدالدره، عین لحظه تشییع آن تابوت چوبی و کاک خوردن تشییع‌کنندگان، این سکانس هم می‌شود یکی از تصاویر تیزرا از اخبار و کلیپ‌های سرود ملی جمهوری فلسطین... یحیی سنوار مردانه و لاتی رفت، با همه مختصات یک چریک، با دلی قرص و یقینی لریز، او با جمجمه‌ای مثل آینه هزارتکه حالا در عرش خداست... ماییم و حسرت رفتنش... لاتی آدابی دارد و سلوکی... ای خدا! ۱۰ سال از عمر من کم کن و یک هفته آزاد شدن فلسطین را به تمجیل بینداز...

یادداشت
صالح سلطانی
نویسنده

دوربین از بالا دارد ویرانی‌های شهر را قاب می‌گیرد. صحنه، آخرالزمانی است؛ پراز ساختمان‌های ویران و خالی از انسان. انگار دست شیطان در کار بوده تا این شهر سابقاً آباد به این حال و روز بيفتد. دوربین به سمت چپ خیز می‌دارد و از میان آوارها وارد یک واحد مسکونی ویران می‌شود. رؤیاهای خاک‌گرفته ساکنان این خانه را می‌شود وسط چوب و سنگ و آجرهای آوار شده بر زندگی تماشا کرد. جایی در عمق تصویر اما چیزی پیدا است. درست ثانیه‌ای قبل از اینکه چشم بیننده به عمق تصویر برسد، مشت‌های خاک در فضا پراکنده می‌شود و از پس آن خاک، شمایل یک انسان پیدا است. مردی چهره‌پوشیده که تیر نگاهش، دوربین دشمن را زخم می‌زند. نشست روی مبل که انگار از آخرین بقایای زندگی در این گوشه دنیا است. نوع نشستش شباهتی به آدم‌های محاصره‌شده ندارد. دست مجروحش را روی دسته مبل خاکی گذاشته و سرش را چوری زاویه داده که انگار می‌خواهد دوربین روی پهباد را تحقیر کند. مرد مثل یک رئیس وسط قاب میدان‌داری می‌کند. مدتی خیره می‌ماند.

دوربین هم انگار ترمیده، چند ثانیه بعد، دست سالم مرد بالا می‌رود و چیزی شبیه چوب، عصا یا سلاح را پرتاب می‌کند. سمت سلاح دشمن، مرد جان ندارد. ضربه‌اش کاری نیست بر پهباد، اما تاریخ را می‌شکافد. معنا می‌سازد. جاودانه می‌شود. مرد در آن لحظات آخر به چه فکر می‌کرده است؟ شاید داستان زندگی‌اش. می‌گویند در لحظات احتضار، تمام زندگی آدم می‌آید جلوی چشمش. یحیی هم لابد در آن لحظات داشته این شخصیت و چند سال را مرور می‌کرده. از ۱۹۶۲ تا ۱۴ سال پس از روز تکیت و تأسیس رژیم خاص در ۱۹۴۸ به دنیا آمد. او متولد اردوگاه پناهندگان بود در میان مردمی متولد شده که دشمن همه چیزشان را اشغال کرده بود، خانه و سرزمین و حتی امیدشان را. کودکی یحیی درست وسط اخبار ناامیدکننده جنگ شش‌روزه و جنگ «یوم کبیره» گذشت. وسط پیش‌روی‌های مداوم رژیم اشغالگر. او اما در میان اردوگاه، به فردایی فکر می‌کرد که طلوع انقلاب اسلامی ایران، نویدش را می‌داد. یحیی هم سن و سال همان سربازان در گهواره رهبر انقلاب بود؛ همان سربازانی که خمینی در اوج سختی، نوید آمدن‌شان را می‌داد. تازه از مرزهای نوجوانی عبور کرده بود که فهمید برای او و تمام اهالی غزه، راهی جز «مقاومت» وجود ندارد. برای همین پیوست به «حماس» و همراه شد با شیخ احمد یاسین. زندگی برای ساکنان آن باریکه چیزی جز دویدن و رفتن پیوسته بود. دویدن به سمت زندگی و رفتن به سوی شهادت تا جایی که پیروزی رخ نشان دهد. جوانی یحیی در حبس گذشت. از ۱۹۸۸ تا ۲۰۱۱ تمام آنچه در جسمان او قاب گرفته شد، دیوار بود و زندان. آن سال‌ها را چگونه تاب آورد؟ نمی‌دانیم؛ اما از آن روزهای یحیی یک کتاب در اختیار ماست؛ یک رمان. او «خار و میخک» را در دوره زندان نوشت. رمانی دو جلدی که احیالات مردم غزه را به زبان داستان روایت می‌کند. یحیی اندیشه‌هایش را کلمه کرد، کلمه‌هایش را سلاح و از ۲۰۱۱ که در جریان تبادل اسرا از زندان آزاد شد، روز و شبش را گذاشت برای مبارزه. هیچ‌وقت از غزه بیرون نیامد. زندگی‌اش را وقف مظلوم‌ترین جغرافیای جهان کرد. رفت و آمد و ساخت و شناخت و رسید به آن روز که نامش را ستیاق کرد به تاریخ.

ادامه در صفحه ۱۲

یحیی سنوار که یکی از بزرگ‌ترین ضربه‌های تاریخ را به صهیونیست‌ها زده است به شهادت رسید، فیلم منتشرشده از مقاومت جانانه او تا لحظه آخر الهام‌بخش همه مبارزان آرمان‌قدس خواهد بود

چریک، اسطوره شد